

فصلنامه مذهبی رضوان

سال دوم، زمستان ۱۴۰۱
شماره ششم

رضوان

در این شماره
از نشریه می خوانید

تجاریف ادیان

اثبات وجود پروردگار

شرحی بر تاریخ اسلام و ایران

نگارش الهی به والدین

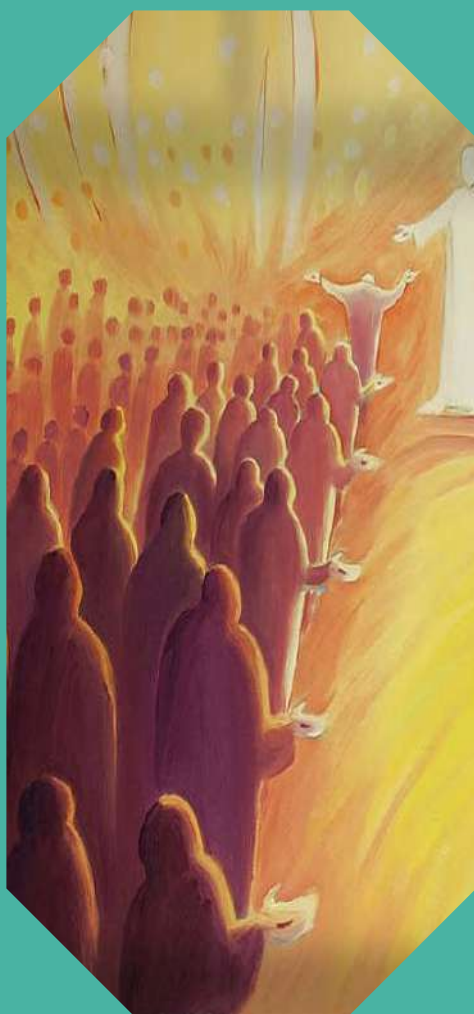
لا اکراه فی الدین ... ۱۴۱۴

معرفی کتاب

مزامیر قایمیل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه ششم رضوان - فصل نامه زمستان ۱۴۰۱
صاحب امتیاز: کانون قران و عترت ماوا
شماره مجوز: ۱/۰۰/۸۲۰۳۰
مدیر مسئول: یگانه صادقی
سر دبیر: سید محمد شایان شرف زاده

ویراستاران:

ریحانه جراری ، سید محمد شایان شرف زاده، آیدا
شرکا

صفحه آرا و طراح :

سید محمد شایان شرف زاده

هیئت تحریریه:

- زهرا میرنژاد،
- محمد صادق عابدی،
- ساجده سالمیان،
- ستاره تقوی،
- فاطمه جوان بخت،
- یگانه بندار،
- امیر حسین محمد بیگی
- نرجس آیتی
- مائده ذاکری،
- سید محمد شایان شرف زاده،
- سید مهدی حسینی کفشدار،
- با تشکر از سما صدیقی فر

آنجہ در این شماره می خوانند:



تاریخ اسلام و ایران / ۱۱



لا اکراه فی الدین؟؟؟ / ۹



تحریف در ادیان / ۶



معرفی کتاب کشتی پهلو گرفته / ۱۸



نگرش الهی به والدین / ۱۴



چه هوایی چه طلوعی / ۱۳



مزامیر قاییل / ۲۴



نشان های پروردگار / ۲۰

سرمقاله

سخن مدیر مسئول

به نام خدایی که در این نزدیکی ست... سلام و احترام خدمت همه همراهان عزیز نشریه مذهبی رضوان اعیاد باشکوه گذشته و به ویژه میلاد با سر سعادت یگانه منجی عالم بشریت، حضرت ولی عصر (عج)، را خدمتتان تبریک عرض می‌کنم.

به لطف پروردگار توفیق دارم به عنوان مدیرمسئول در ششمین شماره نشریه مذهبی رضوان همراه شما بزرگواران باشم، اما پیش از هر چیز بر خود لازم می‌دانم از زحمات و تلاش‌های بی‌شائبه مدیر مسئول سابق نشریه، جناب آقای محمدبیگی کمال تشکر را داشته باشم.

همانطور که مستحضرید سعی نشریه مذهبی رضوان از ابتدا تا کنون بر این بوده که نقشی هرچند اندک در تبیین و ترویج فرهنگ نبوی (ص) و معارف اهل بیت (ع) داشته باشد و از این جهت که دست اندرکاران این نشریه هر فصل می‌کوشند در حوزه دین متناسب با نیاز مخاطبان و در جهت پاسخ به سوالات آنان مطالبی تهیه و ارائه کنند، انتقادات، پیشنهادات و حتی سوالات شما بزرگواران جایگاه مهمی در جهت‌دهی به محتوای نشریه خودتان یا همان فصلنامه رضوان دارد. از این رو اعلام می‌کنم پذیرای نظرات اصلاحی شما هستیم.

همچنین گفتنی است به علت هم‌زمانی تقریبی انتشار شماره جاری نشریه با ایام برگزاری اردوهای راهیان نور، ویژه‌نامه‌ی پیوست این شماره با موضوعیت خاطرات اردوی راهیان نور به قلم جناب آقای حسینی کفشدار منتشر شده است که مطالعه آن جهت آشنایی حداقلی با فضای سراسر نور این سفر معنوی به شدت پیشنهاد می‌شود. (البته که حضور کامل در این سفر درک معنویت آن را ملموس‌تر می‌کند و ان شاء الله قسمت و روزی عاشقان شهداء بشود).

در فرجام کلام ضمن تشکر از مساعدت‌های معاونت فرهنگی و دانشجویی سابق مرکز، آقای دکتر جاوید، و کارشناس امور فرهنگی، سرکار خانم ربیعی، از سردبیر فعال نشریه، جناب آقای شرف‌زاده و هیئت تحریریه گرانقدر و سایر دانشجویان عزیزی که در این شماره فصلنامه خالصانه همکاری داشتند، قدردانی می‌کنم و امیدوارم به یاری هم نشریه رضوان را به جایگاهی شایسته‌تر برسانیم که این، جز با عنایت خداوند منان و همت تیم نشریه مقدور نیست.

در پناه حق

سخن سردبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

دلتنگم و دیدار تو درمان من است
بی رنگ رخت زمانه زندان من است
بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی
آنچه از غم هجران تو بر جان من است

عرض سلام و ادب خدمت تمام دانشجویان اهل علم و معرفت. به عنایت حضرت حق و به وساطت حضرت قائم که سرپرست حقیقی کانون ما می باشند، ششمین نشریه دانشجویی رضوان نیز عرضه شد و مفتخر هستیم اعلام کنیم که در این مدت، گروه قرانی ما، اکنون متشکل از جمع بسیار بیشتری از دانشجویان می باشد و لذا تغییرات نشریه نیز فراگیرتر بوده است. تمام تلاش بنده و همینطور مدیر مسئول نشریه، خانم صادقی بر این بوده است که هر آنچه که یک مسلمان منتظر برای روز موعود نیاز دارد را در نشریه رضوان بررسی کنیم، از بررسی فرقه های ضاله گرفته تا شرحی بر تاریخ اسلام و همینطور تفسیر قرآن. مسلماً بدون حمایت های هیئت تحریریه زحمت کش و پژوهش های آنها، این چشم انداز امکان پذیر نبود. همچنین حمایت های دکتر جاوید عزیز و همینطور خانم ربیعی بزگوار نیز قطعاً در روند پیشرفت نشریه موثر بوده است. جای خالی خیلی از دوستان گذشته که امروز فارغ التحصیل شده اند نیز در نشریه بسیار احساس می شود، من جمله آقای امیر حسین محمد بیگی عزیز، مدیر مسئول و گرافیکست زحمت کش نشریه که همیشه دعای گوی این برادر دینی ام هستم و همچنین جناب حسینی کفشدار عزیز که آشنایی من با نشریه با راهنمایی های ایشان بود. در این احوال و در این مدت، یقین پیدا کردم که متأسفانه عده ای از شیعیان مهدوی، اکنون از مسیر حق جا زده اند و ابتلای الهی آنها را از پیروان ابلیس کرده است. ناخواسته یاد آن داستان اساطیری بابلی ها می افتم که نامش حماسه آفرینش است: مردوک، پهلوان اسطوره ای بابل، دعوت به مبارزه سختی با تیامات، مادر اهریمنان می شود. او پس نبرد خونین و طولانی بالاخره پیروز می شود و پیکر تیامات را چند تکه می کند. اجزا آن آسمان ها را می سازد و پوزه او اقیانوس را. استعاره این حکایت، در این است که مصیبت و سختی ها چگونه می تواند به سعادت و برکت تبدیل شود. همانطور که برای آنکه عیار طلا را نشان دهند باید آن را در آتش داغ کنند. شیعیان امام علی (ع) مدت هاست در رنج زندگی کرده اند اما این رنج را به عشق حضرت موعود تحمل می کنند. یادمان باشد اگر سختی نباشد، مهدی نیز نخواهد بود چرا که لازمه رسیدن به زیبایی، پذیرفتن رنج و مشقت است. جا دارد عطر نفس تو را دعا خوش کرده. .. سجاده و اشک و ربنا خوش کرده. .. طومار یهود را به هم می پیچد. .. این چفیه که بر دوش تو جا خوش کرده.

در این ایام ملکوتی و زیبای شعبانی ، التماس دعا.....

تحریف در ادیان

زهرا میر نژاد
علوم آزمایشگاهی

تحریف در لغت به معنای

« گردانیدن سخن» و « تغییر دادن سخن» است و خصوصا در مورد تغییر دادن کتاب به کار می رود. بحث تحریف در فرهنگ اسلامی به طور خاص درباره تحریف کتاب های آسمانی یهودیان و مسیحیان مطرح شده است.

در قرآن کریم بیان شده است که تورات و انجیل به عنوان کتاب هایی هستند که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده است ؛ و در عین حال بر این نکته نیز قرآن تاکید کرده است که این کتاب ها تحریف شده اند:

۱) در آیه ۷۵ سوره بقره درباره یهودیان آمده است که گروهی از آنان کلام خدا را می شنوند و به رغم آن که آن را می فهمند، تحریفش می کنند.

۲) آیه ۷۹ سوره بقره و آیه ۷۸ سوره آل عمران ناظر به این معناست که کسانی کتابی به دست خود می نویسند و می گویند از جانب خداست.

۳) آیه ۴۶ سوره نساء و آیه ۱۳

سوره مائده نیز به مسئله

تحریف کلام از جانب اهل کتاب (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) اشاره دارد و در آیه ۴۱ سوره مائده نیز همین نکته با تعبیری دیگر بیان شده است.

حال سوالی که در ذهن مخاطب ایجاد این است که نمونه هایی از تحریف ها بیان شود:

درباهر مصادیق این تحریف ها به موضوعات مختلفی اشاره شده است، اما در روایات و به تبع آن در آثار عالمان اسلام، غالبا دو موضوع مهم ذکر گردیده است:

۱) نخست اینکه وصف پیامبر اسلام و بشارت به پیامبری ایشان - چنان که در قرآن کریم هم بیان شده است - در تورات و انجیل آمده بوده و یهود و نصارا آن را تحریف کرده اند.

۲) دیگر اینکه طبق تورات جزای زنای محصنه رجم بوده، ولی در آن تحریف رخ داده

است. بنابر منابع

اسلامی، یهودیان مدینه نسبت به اجرای حکم رجم در مورد زن و مردی از اشراف که مرتکب زنا محصنه شده بودند، اکراه داشتند. نزد پیامبر رفتند تا ایشان در این باره حکم کنند. پیامبر نیز حکم به رجم دادند، اما آنان از این کار ابا کردند. رسول اکرم ابن

صوریار - که به اذعان

یهودیان آشناترین فرد زمان به مضامین تورات بود- فراخواندند، سپس از نظر او را در این باره پرسیدند. ابن صوریار توضیح داد که در تورات همین حکم آمده بود ولی علمای یهود ابتدا بین ثروتمندان و فقرا فرق گذاشتند و

سپس به دلیل اعتراض فقرا به این تبعیض، آن را نپذیرفتند و زنا هم در میان ثروتمندان یهود رواج یافت و علمای آنان تصمیم گرفتند به جاب رجم، احکام دیگری

وضع کنند.

اما مهم ترین مسئله این است که به چه نحوی تحریفات اتفاق افتاده است؟

درباره نحوه تحریف تورات و انجیل نیز به طور کلی دو نظر وجود دارد:

(۱) تأویل نادرست: عده ای

تحریفی را که در قرآن به آن اشاره شده است صرفاً به تأویل نادرست تفسیر

کرده اند بی آنکه تغییر لفظی در آن ها روی داده باشد. یعنی اختلاف میان نسخه های سه گانه تورات و اختلاف اناجیل اربعه را با یکدیگر، همانند اختلاف در قرائت قرآن می دانند.

(۲) تغییر در

لفظ: اما اکثر

علمای اسلام نظر

این یه عده را نپذیرفته و تحریف به معنای تغییر لفظ را نیز بخشی از تحریف این کتاب ها دانسته اند. در اثبات وقوع تحریف لفظی تورات و انجیل، مسلمانان بر



در اصلاح حقوقی از جمله مجازات های حدی، رجم بوده که به سنگسار محکوم علیه می انجامد. تعیین اینگونه مجازات های سنگین در اسلام به دلیل جنبه بازدارندگی و جلوگیری از مفاسد است، زیرا دامنه آثار زیانبار مترتب بر زنا محصنه ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی افراد را تحت تاثیر قرار داده و موجب بروز ناهنجاری های بزرگ در جامعه اسلامی می گردد.

اختلاف آشکار نسخه های مختلف این کتاب ها تاکید می کنند.

به طور کلی بحث تحریف در طول تاریخ با فراز و فرودهایی همراه بوده است و در زمان ها و مکان هایی که مسلمانان با یهودیان و مسیحیان برخورد بیشتری داشته اند، مثلاً در صدر اسلام و زمان پیامبر یا در نواحی مرزی و نزدیک به مراکز سکونت یهودیان و مسیحیان مانند اندلس، اقبال به ایام بحث جدی بوده است.

در دوره اخیر نیز به بحث تحریف تورات و انجیل در ایران و کشورهای اسلامی و حتی در منظر محققان غیرمسلمان نیز توجه بسیار زیادی شده است و با نقد تاریخی کتاب مقدس، عدم وثاقت آن را نشان داده اند.

منابع

۱. حسین بن احمد زوزنی، کتاب المصادر، جلد ۱، صفحه ۵۷۴، چاپ تقی بینش، تهران ۱۳۷۴ ه.ش
۲. سوره آل عمران، آیه ۳ / سوره مائده، آیات ۴۶ تا ۴۸

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۶ / سوره اعراف، آیه ۱۵۷
۴. محمد اسماعیل بخاری جعفری، صحیح البخاری، جلد پنجم و ششم
۵. رازی، کتاب الاصلاح، صفحه ۲۵۲-۲۵۰، چاپ حسن منوچهری م مهدی محقق، تهران ۱۳۷۷ ه.ش
۶. ابن تیمیّه الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، جلد ۱ و ۲، چاپ علی السید صبح المدنی
۷. دین و اخلاق، جلد ۲ و ۴



لا اکراه فی الدین ... ؟؟؟

محمد صادق عابدی - علوم تغذیه

تفسیری بر آیه ۲۵۶ سوره مبارکه بقره

در پذیرش اسلام، اجبار نماید؟
از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و جمله لا اکراه فی الدین در واقع اشاره ای به همین است . در شان نزول این آیه آن است که بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست . این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است . جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران که روشن است ، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود

حتما در فضای مجازی یا گفتگو ها شنیدید که بحث به نماز و روزه و مخصوصا حجاب میرسد میگویند خدا در قرآن گفته است ”لا اکراه فی الدین“. اما این مورد از کجا میاد و اصل موضوع و نظر قرآن چیست؟
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشید من الغی ...

هیچ اکراهی در این دین نیست ، همانا کمال از ضلال متمایز شد..... (۲۵۶)

(اکراه) به معنای آن است که کسی را به اجبار وادار به کاری کنند. کلمه رشد به معنای رسیدن به واقع مطلب و حقیقت امر است ، مقابل (رشد) کلمه (غی) هستش ، که معنا عکس می دهد، بنابر این رشد و غی شامل هدایت و ضلالت هستند، برای اینکه هدایت به معنای رسیدن به راهی است که آدمی را به هدف می رساند، و ضلالت هم نرسیدن به چنین راه است.

دین اجباری نیست

اسلامی که به کفار می گوید: «هاتوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [۱۲۰] اگر در ادعای خود صادقید، برهان و دلیل ارائه کنید. چگونه ممکن است مردم را

این اجازه ، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است . چون کاربرد اکراه تنها در اعمال ظاهری است ، که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی (مکانیکی)، و اما اعتقاد قلبی برای خود، علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد و محال است که مثلاً جهل ، علم را نتیجه دهد.

اصولاً اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:

الف - بعد از آن همه دلایل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست ، آنها متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطق باشند، نه اسلام با آن منطق روشن و استدلالهای نیرومند.

ب - اصولاً دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما.

علت اینکه در دین اکراه نیست

خدای تعالی دنبال جمله (لا اکراه فی الدین)، جمله (قد تبین الرشد من الغی)، را آورده ، تا جمله اول را تعلیل کند، و بفرماید که چرا در دین اکراه نیست ، و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار - که معمولاً از قوی نسبت به ضعیف سر می زند - وقتی مورد حاجت قرار

می گیرد که قوی و ما فوق (البته به شرط اینکه حکیم و عاقل باشد، و بخواهد ضعیف را تربیت کند) مقصد مهمی در نظر داشته باشد، که نتواند فلسفه آن را به زیر دست خود بفهماند، (حال یا فهم زیر دست قاصر از درک آن است و یا اینکه علت دیگری در کار است) ناگزیر متوسل به اکراه می شود، و یا به زیردست دستور می دهد که کورکورانه از او تقلید کند و...

و اما امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آنها واضح است ، و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارند، معلوم است ، در چنین جایی نیازی به اکراه نخواهد بود، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده و عاقبت آن را هم (چه خوب و چه بد) می پذیرد و دین از این امور است ، چون حقایق آن روشن ، و راه آن با بیانات الهیه واضح است ، و سنت نبویه هم آن بیانات را روشن تر کرده پس معنی (رشد) و (غی) روشن شده ، و معلوم می گردد که رشد در پیروی دین و غی در ترک دین و روگردانی از آن است ، بنابراین دیگر علت ندارد که کسی را بر دین اکراه کنند.

پیام مهم این آیه که در ادامه آمده : راه حق از باطل جدا شده، تا حجت بر مردم تمام باشد. روشن شدن راه حق، با عقل، وحی و معجزات است. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» نشان دهنده اسلام دین رشد است.

حال در اسلام اکراه است؟

تاریخ اسلام

خدمات ایران و اسلام از کی آغاز شد؟

ساجده سالمیان، ستاره تقوی - علوم تغذیه

هنگامی که خبر احضار حضرت رسول به ایران به مشرکین قریش رسید، بسیار خوشوقت شدند و گفتند دیگر برای محمد خلاصی نخواهد بود، زیرا ملک الملوک خسرو پرویز با وی طرف شده و او را از بین خواهد برد. نمایندگان باذان با حکمی که در دست داشتند در مدینه حضور پیغمبر رسیدند و منظور خود را در میان گذاشتند. حضرت فرمود: فردا بیایید و جواب خود را دریافت کنید. روز بعد که خدمت آن جناب آمدند حضرت فرمود: شیرویه دیشب شکم پدرش خسرو پرویز را درید و او را هلاک ساخت. پیغمبر فرمود: خداوند به من اطلاع داد که شاه شما کشته شد و مملکت شما بزودی به تصرف مسلمین در خواهد آمد. اینک شما به یمن باز گردید، و به باذان بگویید اسلام اختیار کند. اگر مسلمان شد حکومت یمن همچنان با او خواهد بود. نبی اکرم به این دو نفر هدایایی مرحمت فرمود و آن



حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال ششم هجری خسرو پرویز را به دین اسلام دعوت کرد. وی از این موضوع ناراحت شد و نامه آن جناب را پاره نمود، و برای باذان عامل خود در یمن نوشت که نویسنده این نامه را نزد وی اعزام کند. باذان نیز دو نفر ایرانی را به نام بابویه و خسرو به مدینه فرستاد و پیام خسرو پرویز را به آن جناب رسانیدند. و این اولین ارتباط رسمی ایرانیان با حضرت رسول بوده است.

”علاقه ایرانیان به دین اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاهدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسلیم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند.

هنگامی که دین مقدس اسلام آشکار شد و نبی اکرم دعوت خود را آغاز فرمود، حکومت یمن در دست باذان بن ساسان ایرانی بود. جنگهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قبائل عرب و مشرکین قریش در زمان همین باذان شروع شد. باذان از جانب خسرو پرویز بر یمن حکومت میکرد و بر سرزمینهای حجاز و تهامه نیز نظارت داشت و گزارش کارهای آن حضرت را مرتباً به خسرو پرویز میرسانید.

بازرگانی؛ اسلام را به دورترین نقاط آسیا رسانیدند و از طریق تبلیغ و ارشاد، مردم را با دین مقدس اسلام آشنا ساختند. ایرانیان در کشورهای غربی و شمال آفریقا و قاره اروپا و آسیای صغیر نیز در ترویج دین اسلام سهم بسزایی دارند، پس از اینکه اهالی خراسان و نواحی شرقی ایران بر ضد خلافت ضد

اسلامی امویان قیام کردند و بساط حکومت آنان را که به نام اسلام بر مردم مسلمان حکومت میکردند بر انداختند و عباسیان بر اریکه خلافت مستقر شدند، تمام امور کشوری و لشکری ممالک اسلام به دست ایرانیان مخصوصا خراسانیان افتاد و اینان تمام مناصب سیاسی

دولت اسلامی را در شرق و غرب به دست گرفتند. در عصر مأمون هنگام مراجعت وی به عراق، گروهی از اشراف و رجال خراسان با وی همراهی کردند و در عراق، ساکن شدند. مأمون چون از کارشکنی بعضی از افراد خاندان خود ناراحت بود تصمیم گرفت مناصب دولتی را به ایرانیان بدهد، از این رو گروهی از بزرگان ایران را به نواحی مصر و شمال آفریقا فرستاد تا در آن جا مستقر شده راه نفوذ مخالفین را در آن مناطق بگیرند، مخصوصا که هنوز دولت امویان در اندلس وجود داشت و عباسیان از این جهت همواره در ناراحتی به سر میبردند و از نفوذ آنان جلوگیری میکردند. این خاندانهای مهاجر اکثرا از اهل نیشابور، هرات، بلخ، بخارا، و فرغانه بودند.

منبع: خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری



دو نفر به یمن باز گشتند و جریان را به باذان گفتند. باذان گفت: ما چند روزی درنگ میکنیم، اگر این مطلب درست از کار در آمد معلوم است که وی پیغمبر است و از طرف خداوند سخن میگوید، آنگاه تصمیم خود را خواهیم گرفت. چند روزی بر این قضیه گذشت که پیکی از تیسفون رسید و نامه از طرف شیرویه برای باذان آورد، باذان از جریان قضیه به طور رسمی مطلع شد و شیرویه علت کشتن پدرش را برای وی شرح داده بود. شیرویه نوشته بود که مردم یمن را به پشتیبانی وی دعوت کند و شخصی را

که در حجاز مدعی نبوت

است آزاد بگذارد و موجبات ناراحتی او را فراهم نسازد. باذان در این هنگام مسلمان شد و سپس گروهی از ایرانیان که آنها را "ابناء" و "احرار" میگفتند مسلمان شدند و اینان نخستین ایرانیانی هستند، که وارد شریعت مقدس اسلام گردیدند. حضرت رسول باذان را همچنان بر حکومت یمن ابقا کردند و وی از این تاریخ از طرف نبی اکرم بر یمن حکومت میکرد و به ترویج و تبلیغ اسلام پرداخت و مخالفین و معاندین را سر جای خود نشانید. باذان در حیات حضرت رسول درگذشت، و فرزندش شهر بن باذان از طرف پیغمبر به حکومت منصوب شد. وی نیز همچنان روش پدر را تعقیب نمود و با دشمنان اسلام مبارزه میکرد.

بعد از گذشت زمان مسلمانان کشورهای شرقی و جنوب شرقی مانند شبه قاره هند و پاکستان، ترکستان شرقی، چین، مالزی، اندونزی و جزایر اقیانوس هند مرهون فعالیت‌های بی نظیر ایرانیان مسلمان هستند که با کوشش از طریق دریانوردی و

چه هوایی چه طلوعی

یگانه صادقی

علوم آزمایشگاهی

و به مرغان مهاجر
هر سال راه را می گوید!

و به باران گفته است
باغ ها تشنه شدند! ...

و حواش حتی
به دل نازک شب بو هم هست!
که مبادا که ترک بردارد! ...

به خدایی که خودم می دانم
چه خدایی ... جانم! ..

سراب پیری

چه هوایی ... چه طلوعی!
جانم ...
باید امروز حواسم باشد
که اگر قاصدکی را دیدم
آرزوهایم را
بدهم تا برساند به خدا! ...

به خدایی که خودم می دانم!
نه خدایی که برایم از خشم
نه خدایی که برایم از قهر
نه خدایی که برایم ز غضب
ساخته اند!

به خدایی که خودم می دانم!
به خدایی که دلش پروانه ست ...

کنارش الهی به والدین

در آموزه‌های اسلامی، درباره پدر و مادر بر دو امر مهم با شیوه‌های گوناگون تأکید شده است:

۱. حرمت بی‌احترامی و آزار رساندن به والدین

۲. وجوب احسان و نیکی به والدین

نگاه و جهت‌گیری ما نسبت به پدران و مادران خود باید به گونه‌ای باشد که زمینه پایبندی به این دو امر را در ما فراهم آورد؛ از سویی مراقب باشیم به آنان آزاری نرسانیم و از سویی دیگر، بکوشیم به آنان نیکی کنیم. در ادامه، این موضوع را در سه محور از پروردگارمان درخواست می‌کنیم:

محور اول: نگاه ما به جایگاه پدر و مادر

جایگاه والدین در نگاه ما باید چنان باشد که آمیزهای از نهایت احترام و محبت را نتیجه دهد و چه زیبا امام سجاد (ع) آن را به تصویر کشیده است:

- در مقام احترام و پرهیز از نافرمانی و آزار آنان: باید آنان چنان هیبتی در نگاه ما داشته باشند که فرمانروایی ستمگر دارد؛ یعنی همانگونه که ما در برابر یک فرمانروای ستمگر

مراقب رفتار خود هستیم و با نهایت احترام رفتار می‌کنیم، در برابر پدر و مادرمان نیز باید مراقب رفتار خود باشیم و نهایت احترام را نثار آنان کنیم.

- در مقام محبت و احسان به آنان: باید نیکی و محبت یک مادر به فرزندش را نثار آنان کنیم.

محور دوم: نگاه ما به خواسته‌های پدر و مادر

امام سجاد (ع) به ما می‌آموزد که اطاعت از پدر و مادر و نیکوکاری با آنان باید برای ما لذت‌بخش‌تر از خواب برای انسان خواب‌آلود و گوارتر از آب برای شخص تشنه باشد؛ اگر اطاعت از والدین و نیکی به آنها، تا این حد برایمان شیرین باشد:

- همواره خواسته آن دو را بر خواسته‌های خود ترجیح می‌دهیم.
- رضایت و خشنودی آن دو را بر خشنودی خود مقدم می‌داریم.

محور سوم: نگاه ما به «نیکی‌های والدین به ما» و «نیکی‌های ما به والدین»

- برخی به این بهانه که والدین آنها در نیکی به آنها کوتاهی کرده‌اند، به تلافی برخاسته و در احسان به آن دو کوتاهی می‌کنند.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بالاتر از صدای پیامبر بلند نکنید».

بنابراین از آن‌جا که باید درباره والدین‌مان نهایت ادب و احترام را رعایت کنیم، هرگز نباید بر سر آنان فریاد بزنیم یا با صدای بلند با آنان سخن بگوییم.

۲. سخنم را برای آنان خوشایند، شیرین و دل‌نشین فرما

در لغت آمده است: «الطَّيِّبَاتُ مِنَ الْكَلَامِ: أَفْضَلُهُ وَأَحْسَنُهُ» سخنان طیب یعنی بهترین و نیکوترین سخنان. ریشه «ط ی ب» دلالت بر امری خوشایند و دل‌نشین میکند که باعث خوشحالی و سرور می‌شود؛ بنابراین سخن طیب، برترین سخن است که هم از جهت شیوه بیان و هم از جهت محتوا باعث خوشحالی و سرور شود.

۳. خلق و خویم را با آنان نرم و ملایم گردان

خلق و خوی ما در تعامل با پدران و مادران‌مان باید چنان نرم و ملایم باشد که آنان با ما احساس راحتی کنند و بی هیچ دغدغه و هراسی:

- درددل نمایند و دلخوری‌ها را بیان کنند.

- نیازهایشان را در میان بگذارند.

در روایات حتی به کیفیت نگاه کردن به آنان هم توجه شده است. از پیامبر (ص) روایت شده:

هر فرزند نیکوکاری که هر روز به پدر و مادرش با مهربانی نگاه کند، در برابر هر نگاه، حج مقبولی برای او نوشته می‌شود.

- برخی دیگر با تصور این‌که به پدر و مادرشان خیلی نیکی کرده‌اند و حق احسان را بر آنان تمام کرده‌اند، نیکی و احسان بیشتر را در حق آنان روا نمی‌دارند. اما از منظر امام سجاد (ع) که ولی بزرگوار خدا و بلد راه است، هر دو دسته به خطا می‌روند و گرفتار انحراف هستند؛ زیرا در اسلام، بایستگی و شایستگی نیکی به پدر و مادر، هیچ حدّ و مرزی ندارد مگر آن‌که نیکی به آنان انسان را به معصیتی بکشاند. امام سجاد (ع) به ما می‌آموزد که ما همواره بدهکار پدر و مادر خود هستیم و باید برای ایمنی از این دو انحراف از خداوند بخواهیم:

۱. نیکی‌هایی را که والدین‌مان در حق ما داشته‌اند، در نگاه ما فراوان جلوه دهد، هر چند در واقع کم و ناچیز بوده باشند.
۲. نیکی‌ها و خدمات‌مان را در حق آن دو، در نگاه ما ناچیز قرار دهد، هر چند که در واقع زیاد و چشمگیر باشند.

■ بایسته‌های ارتباط با پدر و مادر ■

در ادامه، شیوه صحیح و خداپسندانه تعامل با والدین را از خداوند درخواست می‌کنیم:

۱. صدایم را برای آنان آرام و آهسته گردان

بلندی صدا، نشانه بی‌ادبی و رعایت نکردن هیبت و عظمت مخاطب و حاضران است؛ خداوند افرادی را که صدای خود را از صدای پیامبر (ص) بالاتر می‌بردند، سرزنش و نهی می‌کند و در عوض، از کسانی که با صدای آهسته نزد رسول خدا سخن می‌گویند، تجلیل می‌فرماید:

اصحاب گفتند: «ای رسول خدا، حتی اگر در هر روز صدبار نگاه کنی؟» ایشان فرمود: آری، خداوند بزرگ‌تر و دل‌نشین‌تر است. ۴. دلم را به آنان متمایل و مهربان ساز دل محور اصلی وجود است و همه حرکات و رفتار از آن سرچشمه می‌گیرد؛ از این رو از خداوند می‌خواهیم دل‌مان را متوجه والدین و به آن دو مهربان کند تا همواره حقوق آنان را رعایت کنیم و به بهترین نحو با آنان تعامل داشته باشیم. اگر دل‌های ما نسبت به والدین مان مهربان نباشد و صرفاً از روی انجام وظیفه و با تکلف با آنان رفتار نیکو داشته باشیم، آفات گوناگونی ممکن است به ارتباط ما با آنان لطمه بزند.

• پدر و مادر خیلی زود متوجه این موضوع می‌شوند و از اینکه ما با تکلف با آنان برخورد می‌کنیم در سختی و آزار قرار می‌گیرند و نیکی‌های ما به کامشان تلخ می‌شود؛

• وقتی کاری را با عشق و علاقه انجام نمی‌دهیم، خواه‌ناخواه از آن کم می‌گذاریم و آن‌گونه که باید، حق آن را ادا نمی‌کنیم؛ بنابراین وقتی دل‌مان همراه‌مان نیست ممکن است ناخواسته در نیکی به پدر و مادر کوتاهی کنیم.

• در لحظات سخت و حساس که تنها عشق می‌تواند انسان را پیش ببرد، ممکن است کم بیاوریم و از وظایف‌مان در برابر پدر

و مادر شانه خالی کنیم. ۵. مرا چنان کن که با آنان به مدارا، ملایمت و نیکی رفتار کنم ممکن است پدر و مادر:

- خلق و خوی تندی داشته باشند؛
- یا بیمار باشند و به ساعت‌ها مراقبت نیاز داشته باشند؛
- یا پا به سن گذاشته و ناتوان شده باشند؛

در هر صورت وظیفه از دوش ما برداشته نم‌یشود: باید شرایط آنها را درک کنیم و نهایت مدارا و سازگاری را با آنها داشته باشیم. آیه ۲۳ سوره اسراء ناظر به همین مداراست که می‌فرماید: «و پروردگارت حکم کرده که جز او را نپرستید و تأکید کرده به پدر و مادر نیکی کنید؛ اگر یکی از آن دو یا هر دو نزد تو به پیری رسند، پس به آنان "اف" مگو و بر آنان بانگ مزین یا آنان را از خود مران و با آنان به بهترین شیوه سخن بگو.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه شریف می‌فرماید: اگر از (رفتار یا شرایط) آنان به تنگ آمدی و خسته و دل‌زده شدی، مراقب باش به آنان «اف» (سخنی که دلالت بر دل‌زدگی) می‌کند نگویی! حتی اگر تو را کتک زدند، با خشونت آنان را از خود مران! سپس فرمود: اگر تو را کتک زدند به آنان بگو: "خداوند شما را ببخشد!"؛ این کلام تو، قول کریم به حساب می‌آید.

امام سجاد (ع) به ما می‌آموزد که اطاعت از پدر و مادر و نیکوکاری با آنان باید برای ما لذت‌بخش‌تر از خواب برای انسان خواب‌آلود و گوارتر از آب برای شخص تشنه باشد

بنابراین در این فراز از پروردگارمان می‌خواهیم چنان کند که خیرخواه پدر و مادر خود باشیم و از پیش آمد هر امر ناخوشایندی برای آنان نگران باشیم و همواره مشتاق پیشامدهای نیکو برای آنان باشیم. آری، با پدر و مادر چنین باید بود.

منبع: صحیفه سجادیه



۶. مرا غمخوار و دلسوز آنان قرار ده به نظر می‌رسد در زبان فارسی واژه‌ای نداریم که بتواند معنای «شفیق» را برساند؛ ازاین رو نیکوست برخی از معانی آن را در کتاب‌های لغت مرور کنیم تا به عمق این واژه شیرین و وظیفه‌ای که در برابر پدر و مادر خود داریم پی ببریم:

- «الشَّفَقُ» و «الشَّفَقَةُ» آن است که فرد خیرخواه به سبب خیرخواهی‌اش بر کسی که خیرش را می‌خواهد، به‌راسد. (می‌گویند): أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ أَنْ يَنَالَهُ مَكْرُوهٌ؛ بر او هراسیدم که امری ناخوشایند به او برسد. «الشَّفِيقُ» خیرخواهی که برای خیر و صلاح کسی که خیرش را می‌خواهد، حرص می‌ورزد. (العین، ۴۴ / ۵)

- «الإِشْفَاقُ» توجهی آمیخته با هراس؛ چراکه شخص مشفق، کسی را که بر او شفقت دارد، دوست دارد و از گزندگی که به او برسد، می‌هراسد. (مفردات ألفاظ القرآن، ۱ / ۴۵۸)

- مِنْ بَرِّ أَوْ شَفَقَةٍ و «شَفَقٌ» دارم؛ یعنی مهربانی، ملاطفت و ترس از رسیدن امری ناخوشایند به او دارم همراه با خیرخواهی برای او. (أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ، ۱ / ۳۳۳)

معرفی کتاب

کشتی پهلوی گرفته : کتابی صمیمانه برای شناختن و گریستن برای غربت حضرت زهرا(س)

فرجس آیتی - علوم تغذیه

فصل هشتم «حضرت زینب(س)»، فصل نهم «فضه» فصل دهم «ام کلثوم(س)»، فصل یازدهم «اسماء»، فصل دوازدهم «برای بار سوم حضرت فاطمه(س)»، فصل سیزدهم «مجددا حضرت امیر(ع)» و فصل چهاردهم «از زبان آسمان» روایت می‌شود. در ادامه بخش هایی از این سوگواره ماندگار را میخوانیم:

پرده اول: فاطمه جواز بهشت است
ببین دخترم!- جان پدرت به فدایت- این را بگویم که تو اولین کسی هستی که به بهشت وارد می‌شوی. تویی که بهشت را برای بهشتیان افتتاح می‌کنی. این را اکنون که تو مہیای خروج از این دنیای بی‌وفا می‌شوی نمی‌گویم، این را اکنون که تو اسماء را صدا می‌کنی که بیاید و رخت‌های مرگ را برایت مہیا کند نمی‌گویم. این را اکنون که تو وضوی وفات می‌گیری نمی‌گویم، همیشه گفته‌ام، در همه جا گفته‌ام که من از فاطمه بوی بهشت را می‌شنوم.

پرده دوم: زهرای من! این تازه ابتدای مصیبت ماست

این پای را بگو از ارتعاش بایستد، این دست را بگو که دست بدارد از این لرزش مدام، این قلب را بگو که نلرزد، این بغض را بگو که نشکند و اشک از ناودان چشم نریزد. این دل بی‌تاب را

شهادت حضرت زهرا(س) مصیبتی است که تا قیامت قلب هر شیعه‌ای را آزار می‌دهد و دل‌های آنان را می‌سوزاند. مصیبت بزرگی که سرآغاز دیگر مصائب تاریخ شیعه بوده و هست و تا همیشه در خاطره همگان باقی خواهد ماند.

حادثه‌ای به این عظمت آنقدر زوایای پیدا و پنهان دارد که پرداختن به آن‌ها و به تصور کشیدنشان در بیش از هزاران کتاب بگنجد. کتاب کشتی پهلوی گرفته به قلم سید مهدی شجاعی اثری فاخر است که سعی کرده گوشه‌ای از جایگاه بی‌همتا این شخصیت بزرگوار را به تصویر بکشد.

کتاب کشتی پهلوی گرفته در قالب ۱۴ فصل، ضمن مروری بر زندگی پر بار و نقاط عطف حیات حضرت فاطمه زهرا، مصائب زندگی ایشان را از زبان اطرافیان‌شان توصیف می‌کند. فصل‌های این کتاب عبارتند از: فصل اول «حضرت رسول»، فصل دوم «حضرت خدیجه(س)»، فصل سوم «حضرت زهرا(س)» فصل چهارم «امیرالمؤمنین علی(ع)»، فصل پنجم «امام حسن(ع)»، فصل ششم «امام حسین(ع)»، فصل هفتم «مجددا حضرت زهرا(س)»،

سوراخ نمی‌کند. مادر! وقتی تو را از پشت در بیرون کشیدند، من میخ‌های خونین را دیدم. نگو گریه نکن مادر! باید مُرد در این مصیبت، باید هزار بار جان داد و خاکستر شد. ما سخت جانی کرده‌ایم که تاکنون زنده مانده‌ایم.

باشد که خواندن کتاب ما را به حضرت فاطمه (س)، برترین زن عالم، نزدیک تر کرده و بتوانیم از این خورشید نور بگیریم و روز به روز زهرایی تر زندگی کنیم.



بگو که فاطمه هست، نمرده است. ای جلوه‌ی خدا! ای یادگار رسول! زیستن، بی تو چه سخت است. ماندن، بی تو چه دشوار. این مرگ، مرگ تو نیست. مرگ عالم است. حیات بی تو، حیات نیست. این مرگ، نقطه‌ی ختمی است بر کتاب جهان. زمین با چه دلی، ترا در خویش می‌گیرد و متلاشی نمی‌شود؟ آسمان با چه چشمی به رفتن تو می‌نگرد که از هم نمی‌پاشد و فرو نمی‌ریزد؟ خدا اگر نبود من چه می‌کردم با این مصیبت عظمی؟ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

پرده سوم: چه سخت است از دست دادن مادری که عصاره‌ی خوبی‌هاست اگر تو فاطمه نبودی با آن عظمت دست نیافتنی و من هم حسن نبودم با این قلب رقیق و دل شکستنی، باز هم سفارش تو مادر-گریه نکردن- عملی نبود. اگر من تنها یک فرزند بودم- هر فرزندی- و تو تنها یک مادر بودی- هر مادری- در حال ارتحال، باز هم به دل نمی‌شد گفت که نسوز و به چشم نمی‌شد گفت که آرام بگیر و اشک مریز. چه رسد به این که تو فقط یک مادر نیستی، تو فاطمه‌ای! تو زهرای اطهری! تو نزدیکترین و بی‌واسطه‌ترین بازمانده‌ی منزل و مهبط وحی‌ای! تو محب و محبوب خدا و پیامبری!

پرده چهارم: ریسمان در گردن خورشید مادر! مرا از عاشورا مترسان. مرا به کربلا دلداری مده. عاشورا اینجاست! کربلا اینجاست. اگر علی اینجا تنها نماند که حسین در کربلا تنها نمی‌ماند. حسین در کربلا می‌خواهد با دلیل و آیه اثبات کند که فرزند پیامبر است. پیامبری که تو در خانه‌ی او و در حریم او مورد تعدی قرار گرفتی. تعدی به حریم فرزند پیامبر سنگین‌تر است یا نوه‌ی پیامبر؟ مادر! در کربلا هیچ زنی میان در و دیوار قرار نمی‌گیرد. خودت گفته‌ای. ما حداکثر تازیانه می‌خوریم، اما میخ آهنین بدنهایمان را

فاطمه جوان بخت، یگانه بندار - علوم آزمایشگاهی

نشان های پروردگار

اثبات فلسفی وجود خداوند

زبان ساده بررسی می کنیم.
خدا چیست؟

قبل از آنکه درباره خدا، که آفریننده همه چیز است سخن بگوییم، اندکی درباره برخی از مخلوقات الهی صحبت می کنیم.

۱. شما با جاذبه زمین آشنا هستید و به خوبی می دانید که اگر جسمی را از بلندی رها کنیم به زمین سقوط می کند، ولی ذات و حقیقت نیروی جاذبه چیست؟

این سؤالی است که دانشمندان نیز نتوانسته اند به آن پاسخ دقیقی بدهند. پس ما از روی آثار نیروی جاذبه می توانیم به وجود نیروی جاذبه اطمینان پیدا کنیم، ولی حقیقت آن را نمی توانیم درک کنیم.

۲. ما از روشن شدن لامپ چراغ پی می بریم که در سیم برق، نیروی الکتریسیته وجود دارد؛ ولی حقیقت نیروی الکتریسیته چیست؟ ما نمی توانیم ذات و حقیقت آن را درک کنیم. تنها با دیدن آثارش، مانند روشن شدن لامپ آن، پی می بریم که در جایی نیروی الکتریسیته وجود دارد.
این مثال ها را خدمتان عرض کردیم

در باب وجود خدا از دیرباز تاکنون دیدگاه های متفاوتی وجود داشته است. برخی وجود خدا را بدیهی و بی نیاز از استدلال می دانند، زیرا چیزی روشن تر از خدا وجود ندارد تا از طریق آن به خدا پی ببرند. برخی دیگر بر وجود خدا استدلال اقامه کرده اند که به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- وجود خدا را می توان به صورت پیش بینی اثبات نمود. یعنی در این راه ها مخلوقات واسطه اثبات وجود خدا نیستند. این براهین عبارتند از: ۱. برهان صدیقین، ۲. برهان وجودی، ۳. برهان فطرت، ۴. برهان تجربه دینی، ۵. برهان اخلاقی، ۶. برهان معقولیت

۲- وجود خدا را می توان به صورت انی اثبات نمود، یعنی در این راه ها مخلوقات واسطه اثبات وجود خدا هستند. این براهین عبارتند از: ۱. برهان علی، ۲. برهان امکان و وجوب، ۳. برهان نظم، ۴. برهان حرکت، ۵. برهان درجهان کمال، ۶. برهان معجزه، ۷. برهان فسخ عزائم

که ما در ابتدا راجع به چیستی خدا بحث می کنیم و سپس یکی از دلایلی که به ما نشان می دهد اصلا این خدایی که در موردش صحبت شد وجود دارد را به

تا بگوییم چون ما انسان‌ها محدود و کم ظرفیت هستیم، نمی‌توانیم ذات خدا را بشناسیم، بلکه تنها از راه مخلوقات می‌توانیم به وجود داشتن خداوند یقین پیدا کنیم؛ از آفرینش جهان پی به وجود آفریننده می‌بریم.

از آنجا که آدمیزاد دارای علم و قدرت است بنابراین متوجه می‌شویم خالق آن عالم و قادر است که علم و قدرتش را به مخلوقش عطا کرده‌است.

پس ما ذات خداوند را درک نمی‌کنیم، ولی به وجود خداوند و این که دارای صفت‌های علم، قدرت، حیات و... است یقین داریم و مطمئن هستیم که هر جا که باشیم او با ماست (محمد، آیه ۳۵ / حدید، آیه ۴) به همه کارهای ما آگاهی دارد، (هود، ۵/بقره، آیه ۲۳۵) نسبت به ما از همه [حتی از پدر و مادرمان] مهربان‌تر است و... (یوسف، آیه ۶۴)

اگر بخواهیم دو راه ابتدایی را برای خدا شناسی بگوییم باید به موارد زیر اشاره کنیم: قرآن دو راه کلی برای شناخت خدا معرفی می‌کند که آن دو راه در این آیه آمده است: سنریمه ایتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق؛ به زودی نشانه‌های خود را در جهان و در درون خودشان به آنها نشان می‌دهیم تا [برایشان] روشن شود که به یقین خداوند حق است (فصلت آیه ۵۳). براساس این آیه راه‌های شناخت خدا شامل: نشانه‌های خدا در جهان و نشانه‌های خدا در وجود انسان است

حالا این دو، چگونه می‌توانند دلیل خداشناسی باشند؟

انسان با دیدن خورشید، آسمان و زمین آنچه در آسمان و زمین است در می‌یابد که آفریدگار این موجودات، خدای بزرگ است. از طرفی انسان با نگاهی به ساختمان بدن خودش می‌تواند به وجود خدا پی ببرد. دستگاه‌های مختلف خارجی و داخلی بدن انسان که هر یک به خوبی وظایف خودشان را انجام می‌دهند، همگی نشان دهنده خدای قادر و دانا هستند؛ از پوست بدن گرفته تا نظام حیرت‌انگیز مغز و قلب و ... به گونه‌ای که بدن انسان خودش مانند یک دنیا عظمت دارد.

حال اصلاً از کجا بفهمیم که خداوند وجود دارد؟

فرض کنید در کنار خانه خودتان نشسته‌اید، از عمو یا یکی از اقوام می‌پرسید: این خانه ما را چه کسی ساخته است؟ او در پاسخ می‌گوید هیچ کس! خانه شما خود بخود ساخته شده است. این جا هیچ خانه‌ای نبود. گرد بادی وزید و پی خانه کنده شد. طوفان شدیدی به پا شد و آجرها از کوره آجرپزی و سیمان‌ها از کارخانه سیمان به این جا پرتاب شدند. باران آمد سیمان ساخته‌شد باد آجرها را روی هم چید و... و سقف زده و گچ کاری و لوله‌کشی شد. در و پنجره‌ها و شیشه‌هایش نصب شد و خانه خود به خود ساخته‌شد.

آیا این داستان را باور می‌کنید؟ آیا امکان دارد خانه‌ای بدون بنا و کارگر ساخته شود؟ کتابی بدون نویسنده نوشته‌شود؟ باغی بدون باغبان کاشته‌شود؟ کارخانه‌ای بدون مهندسی و ... ساخته‌شود؟

وقتی وسایل بسیار کوچکی مانند خانه و کتاب و اتومبیل سواری و... به سازنده نیاز

دارد، آیا آسمان و زمین با این عظمت و نظم دقیق، به سازنده نیاز ندارد؟

آیا تابه حال به وجود خودتان فکر کرده‌اید که چه قدر منظم و دقیق است؟ قلبتان چه قدر بادقت می‌تپد! اگر تپش قلبتان صد برابر می‌شد چه می‌شد؟ می‌دانید اگر قلبتان در هر دقیقه فقط یک بار می‌تپید چه می‌شد؟! آیا ممکن است چنین قلبی سازنده آگاه نداشته باشد؟

یک بار دیگر به ساختمان بدنتان نگاه کنید و ببینید چه قدر منظم و دقیق هریک از اعضای بدن شما در جای خودش قرار گرفته، چشم در کف پا قرار نگرفته، پاهای انسان روی سرش قرار نگرفته، چشم‌های انسان از کمرش بیرون نزده، دست‌های انسان ده متری آفریده نشده که هنگام راه رفتن به زمین بکشد، اندازه لاله گوش یک متر و نیم نیست، تا آدمی از شر گوش‌های خودش فلج شود و... آیا این‌ها همه نشانه‌هایی از وجود آفریننده‌ای دانا و آگاه نیست؟ آن آفریننده دانا، آگاه، قادر و همیشگی، مهربان و بی‌نیاز، کسی جز خدا نیست. این نظم و دقت که در ساختمان بدن ما هست در جهان نیز وجود دارد.

انسان که دارای دنیای پرهیاهویی در اجزای داخلی بدنش است؛ تک تک سلول‌هایش به مدبری اشاره میکند که هم داراست و هم تواناست...

خلاصه این‌که: جهان آفرینش دارای نظم است. نظم جهان نشان دهنده ناظم برای جهان است و خدا نظم‌دهنده و آفریننده جهان هستی است.

خدای بزرگ و امامان معصوم (علیه السلام) نیز از مردم خواسته‌اند، با مطالعه کتاب آفرینش که همه صفحه‌های آن با نظم دقیقی طراحی شده‌است به وجود خدایی ببرند، از این در بسیاری از موارد به گوشه‌هایی از نظم هستی اشاره کرده‌اند. دلیلی که گفته‌شد برهان نظم نام دارد.

پاسخ به بعضی از شبهات اگر هر موجودی خالق دارد و خالقش خداست پس خالق خدا کیست؟ براساس قانون علت هر معلولی علتی دارد ولی باید در نظر داشت که هر موجود ممکن است نیاز به خالق دارد یعنی هر موجودی که قبلاً نبوده و در یک زمانی خلق شده‌است.

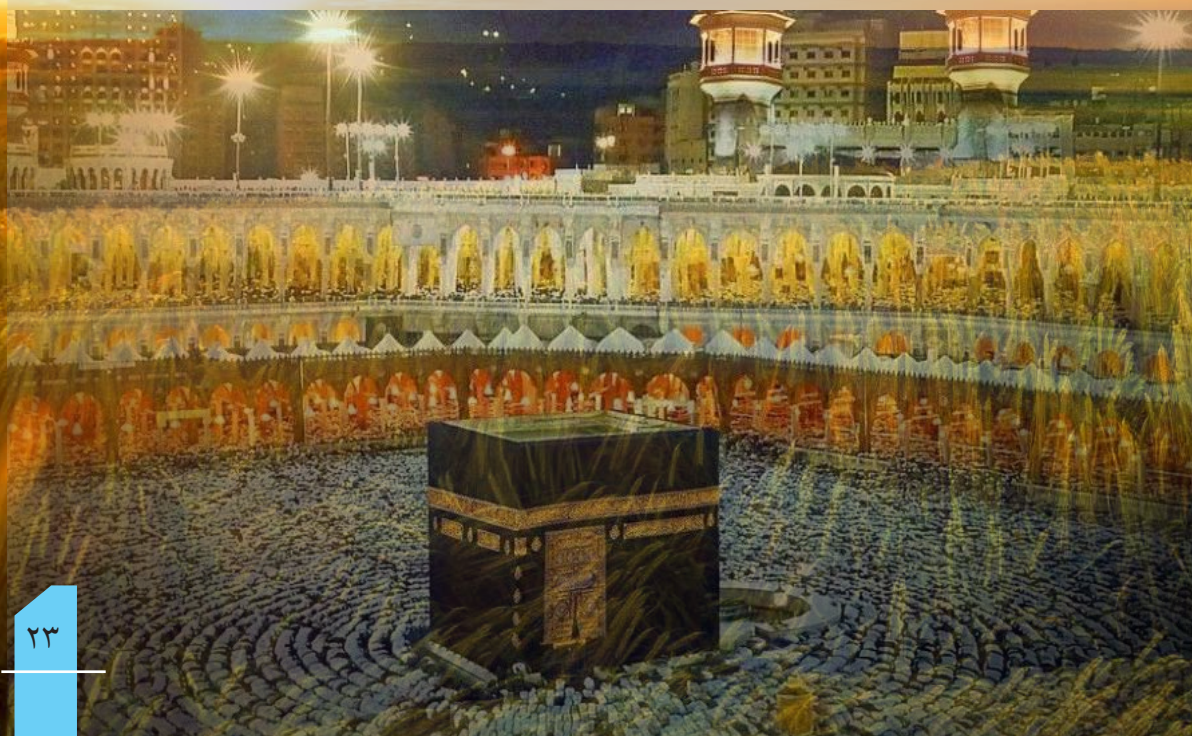
بین افرادی که به خدا اعتقاد دارند و آنها که اعتقاد ندارند یک موضوع مشترک است: تسلسل باطل است؛ یعنی زمانی که می‌گوییم خالق خدا کیست؟ سوال بعد این است که پس خالق خالق خدا کیست؟... همه افراد پذیرفتند که بالاخره این زنجیره باید قطع شود و به مبدا برسیم. پس با قطع زنجیره‌ی تسلسل به مبدائی می‌رسیم که خالق است نه مخلوق. بنابراین نیازی به خالق ندارد! به این مبدا هستی علت العلل می‌گویند. یعنی علت همه‌ی علت‌ها



است و برای رشد و نمو به نور و آب و بارون نیازمند است. پس چطور ممکن است خالق باشد؟! بعضی‌ها می‌گویند "انسان‌هایی مثل گراهام بل، با اینکه خودشان مخلوق هستند ولی می‌توانند خالق هم باشند" آیا این ممکن است؟ خالق اولاً باید دارا باشد و ثانیاً وابسته به کسی نباشد، مخترع عقلش را از کجا آورده و یا وسایلی که برای اختراعش استفاده کرده را از کجا تهیه کرده؟

منبع: براهین اثبات وجود خدا، محمد محمدرضایی

مثالی که برای فهم بهتر می‌توانیم بیان کنیم این است که مثلاً بیماری سکت می‌کند، علت را جویا می‌شویم، دکتر می‌گوید به علت فشار بالا این اتفاق رخ داده. دوباره اگه بگوییم چرا فشار بالا رفته؟ دکتر پاسخ می‌دهد چون غذایی که مصرف کرده نمک داشته. اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم چرا؟! چون شوری نمک علت تام است یعنی علت العلل. شوری در ذات نمک است ملحدین می‌گویند ما در دامن طبیعت رشد کردیم این موضوعو درست است؟ این یک قاعده ی عقلی است که دهنده باید دارا باشد. طبیعتی که شعور ندارد چطور می‌تواند انسان باشعور را پرورش دهد؟! طبیعت نمی‌تواند خالق باشد چون مثل ما محتاج



مزامیر قابیل

شرحی بر یک سوال فراموشی شده

سید محمد شایان شرف زاده - علوم آزمایشگاهی

خانه‌ای برای عبادت آتش ساخت و آتش پرست شد. روایاتی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در خصوص ساخت خانه‌ای برای پرستش آتش از سوی قابیل گزارش شده است.

متأسفانه تورات امروزی تعبیر دیگری درباره داستان فرزندان آدم دارد. برخلاف آموزه های اسلامی، جایگزین قابیل از نام کین یا قاین به جای قابیل استفاده می شود. به این متن از تورات دقت کنید:

رب به قاین گفت هابیل برادرت کجا است؟ گفت: نمی دانم و من نگهبان برادرم نبودم ۱۰- رب گفت این چه کاری بود کردی، صدای خون برادرت از زمین به من رسید ۱۱- اینک تو دیگر ملعونی، تو از جنس همان زمینی هستی که دهن باز کرد برای فرو بردن خونی که به دست تو از برادرت ریخت .

تصور اول بر این است که تفاوت نام های تورات و تفاسیر اسلامی، امری طبیعی است و به علت تفاوت زبان است مثلاً تورات می گوید ابراهام و ابراهیم در اسلام، یا شاول را طالوت، و ایلیا را الیاس می خوانیم. برای جواب به این سوال باید به این بخش تورات نیز توجه کنید:

آدم همسرش حوا را شناخت، و حوا حامله شد و قاین را بزاد، و- از روی خوشحالی- گفت: از ناحیه رب صاحب فرزندی پسر شدم. ۲- حوا بار دیگر حامله شد، و این بار هابیل را بزاد و هابیل کارش گوسفند داری، و قاین شغلش زراعت بود.

چندی پیش، حدیث عجیبی را دیدم که گویا از امیرالمومنین علی (ع) نقل شده:

عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ إِنَّ ابْنَ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ كَانَ الْقَابِيلَ الَّذِي وَلِدَ فِي الْجَنَّةِ .

آن پسر آدم که برادرش را کشت قابیل بود که در آن باغ متولد شده بود.

سوالی که مطرح می شود این است که مگر کسی مدعی نام دیگری به جز قابیل است، یا شاید عده ای نام این دو برادر را جابه جا بیان می کردند. اهمیت قابیل از این جهت آشکار می شود که او را اولین جریان فکری ضد دین و اولین انسان شیطان پرست پس از خلقت می دانیم. (وی اولین فردی بود که به آتش پرستی روی آورد. از آنکه وی مرتکب قتل هابیل شد، شیطان وی را وسوسه کرد. شیطان به قابیل گفت: آتش گرفتن قربانی هابیل برای آن بود که او آتش را عبادت می کرد. تو نیز باید برای آتش گرفتن قربانی و پذیرفته شدن آن، آتش را عبادت کنی. بعد از این ماجرا قابیل

سال نیز نتوانست علیه این فرقه بایستد و پیروز شود. شواهدی وجود دارد که بیان می کند یکی از دلایل ایمان نیاوردن فرزندان نوح، این بود که وی فرزندان نامشروع همسر نوح و یکی از مردان نسل قابیل بوده، از این جهت قرآن او را چنین بیان می کند: انه لیس من اهلک انه لا عمل غیر صالح. (سوره یونس)

یک نکته مهم برای اینکه همیشه نگرش قرآنی مان به عبارت مهمی، اصلاح شود: وقتی صحبت از بت پرستی می شود هیچ کس قصد پرسیدن یک ذره سنگ را ندارد. بلکه اینکار ناشی از ۲ عقیده است:

۱- مقصود آنها پرستیدن موجودی است که قبلا برای آنها معجزه اش آشکار شده (جن، انسان یا فرشته ای که قبلا دیده بودند و نشانه سنگی وی را می ساختند). همان طور که هیچ کس از بنی اسرائیل کافر نبود و اما وقتی معجزه سامری را دیدند به گوساله پرستی روی آوردند. نمونه

رفت (و یا چهره اش در هم افتاد) ۶- و پروردگار به قایین گفت چرا خشمگین شدی؟ و چرا چهره ات تغییر کرد؟ روند این دشمنی به قدری جدی بود که شیث، دومین پیامبر خداوند، فرزندان خود را از وصلت با



فرزندان قابیل نهی می کرد. دشمنی قابیل، به مرور یک ایدئولوژی شد و پس از آن کتاب گمراه کننده زهور به وجود آمد. فرزندان قابیل همگی یک تهدید برای فرزندان شیث نبی بودند تا اینکه دومین پیامبر اولوالعزم خداوند یعنی نوح، رسالت ۱۰ قرن خود را آغاز کرد تا یک بار برای همیشه شر یک جریان انحرافی را از جامعه پاک کند. تصور کنید که نفوذ کابالا تا چه قدر در بیم مردم قوم نوح ریشه داشته است که پیامبر اولوالعزم خداوند حتی تا ۹۵۰

می بینیم که برخلاف نام قابیل، نام هابیل همچنان تغییری نداشته. این در حالی است که هابیل نیز در زبان عبری معادل دیگری دارد:

هابیل = هول قابیل = قیین

متاسفانه تورات امروزی به قدری تحریفات جدی داشته که این مورد جزئی از دید مفسرین پنهان شده است. حساسیت جریان های انحرافی امروز، در لفظ نام قابیل، به علت جریان فکری است که امروزه نام آن در تمام عرفان های نوظهور شنیده می شد: قباله یا کابالا. عنوانی که دست بر قضا هم خانواده نام قابیل می باشد و علت آن این است که قابیل نخستین کسی بود که مرتکب اولین گناه کبیره در بین انسان ها شد و در عین حال توبه نکرد لذا تحریف شکل گرفت تا نام جریان روشنفکرانه و انسان دوستانه کابالیست ها، چشم انداز ضاله آنها را آشکار نکند. این عادت پیروی از شیطان، نسل در نسل مابین خاندان قابیل ادامه پیدا کرد. دلیل کینه سنگین او نیز در تورات ذکر شده است:

و اما به قایین و قربانیش نظر نکرد پس قایین سخت در خشم شد و آبرویش

دیگر آن پرستیدن بت بعل می باشد که در تمدن بابل، ایران، عرب، مایا های لاتین، مصر و اردن با ویژگی های یکسانی پرسیده می شد.

۲- برخی از انسان ها، خداوند را قبول دارند اما او را یک فرد ظالم می دانند و چاره جز پیروی از شیطان ندارند چرا که خداوند، از انسان ها به خاطر اعمالشان کینه به دل دارد: از خوردن میوه ممنوعه گرفته تا به صلیب کشیدن حضرت مسیح و سر بردن حضرت یحیی. از این جهت راه قابیل را پیش می گیرند.

به گروه اول بت پرست یا همان جن پرست می گوئیم که در جوامع امروزی نیز وجود دارند. اما گروه دوم نه تنها در جامعه بسیار فراگیر هستند بلکه به هر قیمتی در تلاش اند تا این باور را بر مردم امروز القا کنند. از جمله این حرکت ها، به وجود آمدن هزاران جریان فکری ویرانگر است از جمله:

- جریان فکری نمرود به تصور اینکه با ساخت برج بلندی (برج بابل) خداوند را زمین می زند. و در مقابل از اهل آتش (جنیان سرکش) پیروی می کند و حاضر است در این باور، پیامبر خدا را در کوه آتش بسوزاند.

- خاندان فراعنه مصر که مکتب بعل پرستی را گسترش دادند (بعل نام یکی از شیاطین مهم و گمراه کننده در انجیل می باشد و همینطور یکی از ۷۲ جن کارگر سلیمان نبی (ع.) و آنها را پرستیدند. و این پرستش باید ادامه می یافت ولو به قیمت مرگ تمام نوزادان

پسر بنی اسرائیل. پیشگویی میلاد موسی (ع) نیز به پاداش پرستش اهریمن به فرعون داده شد. این روند حتی در زمان سایر پیامبران از جمله یاس (ع) نیز ادامه داشت:

پس آخاب تمام بنی اسرائیل را با انبیای بعل به کوه کرمل احضار کرد. ۲۱ وقتی همه جمع شدند، ایلیا خطاب به ایشان گفت: «تا کی می خواهید هم خدا را پرستید و هم بتها را؟ اگر خداوند خداست، او را اطاعت نمایید و اگر بعل خداست، او را پیروی کنید.» اما قوم هیچ جوابی ندادند.

۲۲ ایلیا در ادامه سخنان خود گفت: «از انبیای خداوند تنها من باقی مانده ام، اما انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ در اینجا روشن می شود بعل نه به تنهایی بلکه با ۴۵۰ پیغمبر دروغین بین قبایل، مورد پرستش بوده.

- قوم عاد که پیروی از جنیان، آنها را به پیشرفته ترین دستاورد ها و تسهیلات رساند. به طوری که برای آنها خدایی به جز اهریمن، ضعیف ناتوان و کم خرد و تاریخ گذشته به نظر می رسد (باوری که در جامعه مردمی ایران امروز دارد جولان می دهد)

- ایدئولوژی یزید ابن معاویه که آموزه هایش را از مادر یهودی خود، میسونه و مشاور مارانوس خود سر جانش فرا گرفته بود: ایدئولوژی که در انتها کعبه مقدس مسلمانان را به خاک تبدیل می کند و گلوی طفل شیرخواره ای را شکافته می کند و این کار را از ترس تداوم شجره ائمه انجام می دهد. (نوعی نسل کشی)

نکته مهم این است سران کابالیسم بیش از دین داران همه ی ادیان، به آخر الزمان، معتقد



منابع

- ۱- تفسیر المیزان ؛ سوره مائده -
ذیل آیات ۲۷ تا ۳۲
- ۲- بحارالأنوار، ج ۱۱ ص ۲۴۵-
بحارالأنوار، ۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۲۲۸.
- ۳- قمی، تفسیر القمی، ۱۳۶۳ش،
ج ۱، ص ۱۶۶.
- ۴- عیاشی، تفسیر العیاشی،
۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۱۰۴
- ۵- ثعلبی، تفسیر الثعلبی، ۱۴۲۲ق،
ج ۴، ص ۵۳؛ ۶- طبرسی، مجمع
البیان، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۲۸۷.
- ۷- کتاب مقدس، اول پادشاهان،
۱: ۱۸ به بعد، ص ۴۳۶-۴۳۸؛ تاریخ
جامع ادیان، ص ۳۴۱.

هستند. همان‌طور که رهبرشان ابلیس به توحید، نبوت‌ها، آخرالزمان، دجال و موعود، معتقد است. ابلیسی که خودش بیش از تمام انسان‌ها نماز به جا آورده و بیش از هرکس دیگری به یگانگی خدا اعتقاد دارد. اما این اعتقاد همراه با دشمنی است از اینکه چرا باید امثال آدم(ع) و شیث (ع) خلیفه خداوند باشد در حالی که ابلیس نیز همان اندازه شایستگی پیروی دارد.

جامعه امروز دارد می‌بیند که گرچه فرعون و یزید و سامری مدت‌هاست که از میان رفته‌اند اما عاملی که خود باعث به وجود آمدن یزید‌ها می‌شود هنوز پابرجاست و آن هم مکتب قابیل است. مکتبی که حتی طوفان نوح هم آن را ریشه کن نکرد. الیاس نبی از جمله پیامبرانی بود که وظیفه اصلی او، ترویج نفی پیروی از بعل بود به طوری که ۴۵۰ مفسر کابالا (کاهنین بعل) به مناظره برخاست و گرچه که در این مسئله موفق نشد (حتی با وجود معجزه) تا ذات آنان را تغییر دهد و خداوند او را به عروج برد تا در روز ظهور مهدی(عج)، هم رکاب او باشد. تصدیق این مباحث در دو ایه ذیل آمده است:

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ يَا بَعْلَ رَا
می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید
(۱۲۵)

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ یعنی خدا را که
پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست
(۱۲۶) سوره الصفات

این مسئله شاید بزرگترین دلیل غیبت امام مهدی(عج) نیز باشد چرا که تا زمانی که آموزه‌های یزید‌ها در دنیا باشد، امام زمان نیز در صورت ظهور، فرجامی به جز یک عاشورای دیگر نخواهند داشت.

رضوان



جهت دسترسی به سایر فصلنامه ها و همچنین
انتقاد یا همکاری در کانال ماوا عضو شوید

